

## علل گرایش به محور مقاومت در یمن

دکتر پویان بابایی \*

### چکیده

با آغاز تحولات در غرب آسیا و شمال آفریقا، کشورهای نزدیک به جریان محافظه‌کار کوشیده‌اند توازن قوا را به سود خود و به زیان محور مقاومت برهم بزنند که تقابل بیش از پیش این دو جریان را در پی داشته است. یمن، همسایه جنوبی پادشاهی عربستان، به رغم هم‌جواری با رهبر محور محافظه‌کار، طی ماه‌های اخیر به محور مقاومت متمایل بوده است. درباره چرایی این موضوع می‌توان به شش عامل شامل گسترش وهابیت در یمن و نگرانی از آن، فعالیت گروه‌های تکفیری مانند القاعده و داعش، ناکارآمدی دولت یمن، اقدامات سازنده انصارالله به منظور تحقق خواسته‌های ملت یمن، نزدیکی ایدئولوژیکی به ایدئولوژی حاکم بر محور مقاومت در کنار تقابل تاریخی با پادشاهی عربستان و تلاش یمنی‌ها برای موازنه‌سازی با این کشور در قالب موازنه نرم اشاره کرد. این عوامل جنبش انصارالله را به عنوان نماینده تفکر مقاومت در یمن قادر ساخته است اکثر مردم و جریان‌های سیاسی موجود در این کشور را با خود همراه کند.

### واژگان کلیدی

محور مقاومت، محور محافظه‌کار، انصارالله، یمن، موازنه نرم

## مقدمه

نگاهی اجمالی به وضعیت کنونی غرب آسیا وجود دو جریان را نشان می‌دهد که در هر تحولی که در منطقه رخ می‌دهد، می‌توان آشکارا ردپای آنها را مشاهده کرد: نخست، محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران که با خط‌مشی تجدیدنظرطلبانه در پی استقرار نظمی نوین در عرصه غرب آسیاست. دوم، جریان محافظه‌کار به رهبری عربستان سعودی که همان‌طور که از نامش پیداست، با اتخاذ خط‌مشی محافظه‌کارانه در صدد حفظ وضع موجود است و با هر گونه تغییری مگر آن تغییراتی که به زیان محور مقاومت باشد، مخالفت می‌ورزد. تقابل میان دو جریان مربوط به چند سال اخیر نیست، بلکه از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال 57 (1979م) کمابیش ادامه دارد.

با این حال وقوع تحولات چند سال اخیر در کشورهای عربی موسوم به «بیداری اسلامی» بیش از هر زمان دیگری زمینه را برای رویارویی این دو جریان فراهم کرده است؛ چنان که به نوعی موجب قطب‌بندی در غرب آسیا شده و کشورها و جریان‌های سیاسی فعال در منطقه هر یک راه ائتلاف با یکی از دو جریان اصلی را پیش گرفته‌اند.

از جمله این جنبش‌های سیاسی می‌توان به انصارالله یمن اشاره کرد که بخش عمده‌ای از نیروهای سیاسی و مردم این کشور را با خود همراه کرده است. چه بسا اگر مداخلات خارجی نبود، مدت‌ها پیش می‌توانست تمام یمن را به کنترل خود درآورد. حتی امروز به رغم مداخله نظامی مستقیم عربستان سعودی و متحدانش، هم‌چنان در یمن دست بالا را دارد. این امر با توجه به همسویی انصارالله با محور مقاومت، به معنی پیوستن یمن به محور مقاومت است.

سؤالی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود این است که «چه عواملی موجب تمایل یمن به محور مقاومت و جدایی از محور محافظه‌کار شده است؟» بی‌تردید

پاسخ به این سؤال شناخت عمیق‌تری از محور مقاومت و ظرفیت‌های موجود در آن به دست می‌دهد و درک بهتری از تحولات یمن و سیاست‌های عربستان و هم‌پیمانانش را در ارتباط با این کشور ممکن می‌سازد. به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از عوامل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک موجب گرایش مردم یمن به محور مقاومت شده است که در این نوشتار به آنها خواهیم پرداخت؛ اما پیش از آن بحثی درباره موازنه قوا به ویژه موازنه نرم ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا درک این مفهوم فهم بهتری از مناسبات انصارالله با محور مقاومت به دست می‌دهد که در ارتباط با موضوع این نوشتار از قدرت تبیین برخوردار است.

### چارچوب نظری

مفهوم موازنه نرم و تأکید بیش از اندازه واقع‌گرایان بر قدرت و مسائل نظامی به عنوان عواملی تعیین‌کننده در سیاست بین‌الملل انتقادات بسیاری از طیف‌های مختلف نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل را برانگیخت. این انتقادات، واقع‌گرایان را بر آن داشت تا اقدام به بازتعریف نظریه‌های خود در برابر آنها (به ویژه از سوی لیبرال‌ها) کنند. علاوه بر آن، در ایجاد این نگرش در واقع‌گرایان نمی‌توان نقش پایان جنگ سرد و اولویت یافتن مباحث غیرنظامی در کنار مسائل نظامی در روابط بین‌الملل را از نظر دور داشت.

در همین راستا واقع‌گرایان در روابط بین‌الملل سعی کردند فرایندی را با عنوان «ایجاد موازنه نرم» تئوریزه کنند که عمدتاً در مقابل دیدگاه قدیمی موازنه قدرت که از آن با عنوان «ایجاد موازنه سخت» نام می‌بردند، قرار می‌گیرد (ر.ک: رضایی، 1387). موازنه سخت زمانی شکل می‌گیرد که دولت‌های ضعیف به این نتیجه برسند که در مقابل سلطه و نفوذ دولتی قوی به صورت مستقیم به مقابله پردازند. به گمان آنها، هزینه اجازه دادن به قدرت برتر برای تداوم سیاست‌هایش

بیش از هزینه مقاومت و ایستادگی در برابر سلطه غیر قابل پذیرش است. از آنجا که موازنه سخت در نظام تک قطبی مشکل است و ریسک بالایی همراه دارد، دولت‌ها بیشتر در پی شکل‌دهی به موازنه نرم هستند.

موازنه نرم به هر نوع تلاش غیرمستقیم و غیرنظامی برای کاهش توانایی قدرت برتر و افزایش قدرت خود اطلاق می‌شود. از نظر استیفن والت، موازنه نرم دربرگیرنده هماهنگی آگاهانه اقدامات دیپلماتیک به منظور دستیابی به نتایجی خلاف خواسته‌های قدرت برتر است که بدون حمایت موازنه‌کنندگان به دست نمی‌آید. به عبارتی موازنه نرم، مجموعه‌ای از اقدامات دولت‌های ضعیف‌تر در مقابل قدرت برتر است، که به گونه‌ای مستقیم، برتری نظامی قدرت برتر را به چالش نمی‌کشد، بلکه غیرمستقیم با خشی کردن مقاصد، به تأخیر انداختن اجرا یا اتمام برنامه‌ها، افزایش هزینه‌ها و تحلیل بردن توان موجب مهار قدرت برتر می‌شود.

پویایی موازنه در نظامی تک قطبی بسیار متفاوت است. موازنه در مقابل قدرت برتر تنها با دولت امکان‌پذیر نیست، بلکه باید توسط دست‌کم چندین قدرت درجه دو انجام شود، زیرا هیچ‌یک از دولت‌ها به تنهایی آنقدر توانایی ندارند که به موازنه با قدرت برتر بپردازند. موازنه نرم برای بازیگرانی که نقش بین‌المللی مؤثری در نظام بین‌الملل دارند، مهم و مطلوب به نظر می‌رسد و همچنین می‌تواند هزینه‌های نظامی کمتری برای آنان در پی داشته باشد؛ از این رو گروه مشخصی از کشورها وجود دارند که در برابر اهداف و خواسته‌های دولت برتر دست به ائتلاف می‌زنند. آنها تلاش می‌کنند موقعیت خود را در مقابله با اهداف قدرت برتر تثبیت کنند (شیرخانی و همکاران، 1393).

میزان موفقیت این دولت‌های موازنه‌دهنده به چگونگی عملکرد آنها در نظام بین‌المللی بستگی دارد. اگر آنان بتوانند کنترل منابع و کنترل حوادث را با موازنه نرم تحقق بخشند، به مطلوبیت‌های بیشتری در راستای منافع‌شان نائل می‌شوند.

کاربست موازنه نرم موجب می‌شود موازنه‌دهندگان در پیگیری اهداف و منافع خود از آزادی عمل چشم‌گیری برخوردار باشند. بدین منظور پائول معتقد است از آنجا که تلاش‌های موازنه‌دهندگان خیلی آشکار نیست و به صورت مستقیم موقعیت قدرت برتر را به چالش نمی‌کشد، دولت برتر به آسانی قادر نیست اقدامات انجام‌شده در قالب موازنه نرم را تلافی کند. موازنه نرم دارای دو شکل درونی و بیرونی است. در شکل درونی به بسیج منابع درونی و نیز تلاش‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی یک دولت با هدف افزایش توانایی برای رویارویی با تهدیدهای مطرح‌شده از سوی قدرت برتر تأکید می‌شود. برای مثال تقویت قدرت اقتصادی در این سطح بررسی می‌شود؛ در حالی که در شکل بیرونی بر تلاش‌های دیپلماتیک مانند اقدامات مبتنی بر همکاری‌های موقت و همکاری در نهادهای بین‌المللی از طریق ابزارهای مشروعیت‌زدایی، عدم واگذاری سرزمینی و نداشتن همکاری تأکید می‌شود.

هدف از به کارگیری موازنه نرم خنثی کردن عملکرد قدرت برتر بدون مقابله مستقیم است. گرچه موازنه نرم قادر نیست از دسترسی قدرت برتر به اهدافش در کوتاه‌مدت جلوگیری کند، اما می‌تواند هزینه این دولت را در استفاده از قدرت به منظور پیگیری اهدافش افزایش دهد. موازنه‌دهندگان نرم با به کارگیری ابزارها و سازوکارهایی که در زیر بیان می‌شود، به منظور ایجاد موازنه نرم درونی و بیرونی با هدف تحمیل شرایط سخت‌تر و همچنین افزایش هزینه‌های حفظ وضع موجود برای قدرت برتر تلاش می‌کنند:

1. تقویت قدرت اقتصادی (موازنه نرم درونی): اغلب برتری نظامی دولت‌های تهدیدکننده که هدف تلاش‌های متوازن‌کننده هستند، از قدرت فراوان اقتصادی آنها سرچشمه می‌گیرد. یک شیوه ایجاد موازنه مؤثر، تغییر نسبی قدرت اقتصادی طرف ضعیف است (شفیعی و کمایی‌زاده، 1389).

2. مشروعیت‌زدایی (موازنه نرم بیرونی): در این روش مخالفان قدرت برتر جایگاه برتر ابرقدرت را به چالش می‌کشند. این اقدام باعث می‌شود دولت‌های دیگر در برابر قدرت برتر بیشتر مقاومت و ایستادگی کنند و تمایل بیشتری برای مخالفت داشته باشند (محمدی، 1385).

3. نپذیرفتن واگذاری سرزمین (موازنه نرم بیرونی): بررسی‌ها نشان می‌دهد قدرت برتر اغلب از دسترسی به سرزمین طرف‌های سوم به مثابه مناطق بین‌راهی برای نیروهای زمینی یا به عنوان محلی برای حمل و نقل و انتقال نیروهای دریایی و هوایی برخوردارند. بنابراین گرفتن این امتیاز از قدرت‌های برتر می‌تواند دشواری‌های فراوانی برای آنها ایجاد کند.

4. همکاری نکردن با قدرت برتر (موازنه نرم بیرونی): در این روش، دولت‌ها از پذیرش خواست قدرت برتر که مغایر منافع ملی آنهاست، خودداری می‌کنند. این دولت‌ها یا به روشنی خواسته بیان‌شده را نمی‌پذیرند یا در عمل به گونه‌ای آن خواسته را اجرا می‌کنند که نتیجه قابل قبولی برای قدرت برتر در پی نداشته باشد. در مسائل بین‌المللی نیز قدرت برتر را وادار می‌کنند از برخی حقوق و امتیازات خود چشم‌پوشی و اختیارات بیشتری به دولت‌های موازنه‌دهنده برای مدیریت جدید در عرصه‌های اقتصاد و سیاست بین‌المللی واگذار کند.

هر چند از این نظریه بیشتر در ارتباط با تبیین روابط میان آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهان پس از جنگ سرد با کشورهای درجه دوم به لحاظ قدرت استفاده می‌شود، به باور نگارنده، رویکرد جنبش انصارالله یمن را در همراهی با محور مقاومت می‌توان گذشته از عوامل سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک، در راستای موازنه‌سازی این کشور در برابر عربستان سعودی ارزیابی کرد. نگاهی ولو گذرا به سیاست‌های آل سعود در قبال یمن از آغاز زعامت این خاندان بر عربستان و اقدامات برتری طلبانه و متجاوزانه این کشور در ارتباط با همسایه

جنوبی، صحت این ادعا را آشکار می‌سازد.

### مقاومت و سازش دو گفتمان اصلی غرب آسیا

نمی‌توان به تحولات غرب آسیا پرداخت بی‌آنکه از گفتمان‌های حاکم بر منطقه سخنی به میان نیاورد. هر یک از گفتمان‌ها، ائتلاف‌هایی سیاسی را در منطقه شکل داده‌اند و هر کدام از بازیگران منطقه‌ای، اعم از دولتی و غیردولتی، بر مبنای گرایش‌های خود به هر یک از این گفتمان‌ها، به یکی از ائتلاف‌های موجود پیوسته یا دست‌کم با آن همدلی نشان داده‌اند.

دو گفتمان اصلی در غرب آسیا به چشم می‌خورد: نخست، گفتمان مقاومت؛ دوم، گفتمان سازش. در پی وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال 1979 نظام نوپای برخاسته از این جنبش با تکیه بر شعار نه شرقی، نه غربی و تأکید بر استکبارستیزی در عرصه بین‌المللی و استبدادستیزی در عرصه داخلی دیکتاتوری‌های موجود در منطقه و حامیان فرامنطقه‌ای آنان را به چالش کشید و با مطرح کردن ارزش‌های منبعث از اعتقادات اسلامی در برابر لیبرال دموکراسی و کمونیسم، اسلام را به عنوان تنها راه سعادت و رستگاری ملل منطقه معرفی کرد. اسلامی که جمهوری اسلامی ایران به ملل منطقه ارائه می‌کرد، برخلاف اسلام مد نظر عربستان سعودی و پاکستان که خط‌مشی محافظه‌کارانه، خردستیز و واپس‌گرایانه داشت، پویا، فعال، تحول‌خواه و به طور کلی انقلابی و تجدیدنظرطلب بود. بی‌تردید چنین رویکردی حامیان و مخالفانی می‌یافت. از یک سو جنبش‌های انقلابی منطقه که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران گویی خون تازه‌ای در شریان‌های آنها دمیده شده بود، بر دامنه فعالیت‌های خود افزودند و به تدریج ائتلافی به رهبری جمهوری اسلامی ایران تشکیل دادند که به محور مقاومت موسوم شد.

در مقابل، کشورهای محافظه کار منطقه که سیاست‌های نظام اسلامی - انقلابی ایران را تهدیدی برای خود می‌دانستند، با تقویت پیوندهای خود که نمود آن را در تشکیل شورای همکاری خلیج فارس می‌توان مشاهده کرد، به رویارویی با محور مقاومت پرداختند. این ائتلاف که رهبری آن را عربستان سعودی و مصر بر عهده داشتند، به محور محافظه کار (سازش) معروف شد. اهم تفاوت‌ها و تمایزات این دو جریان را می‌توان چنین برشمرد:

### 1. نگاه به مسئله فلسطین

یکی از بحران‌های منطقه غرب آسیا بی‌شک بحران فلسطین است که از پایان جنگ جهانی اول و صدور اعلامیه بالفور آغاز شد و تأسیس رژیم صهیونیستی در سال 1948 بر شدت آن افزود و با گذشت چندین دهه همچنان لاینحل مانده است. بی‌تردید مسئله فلسطین بدینی ملل منطقه از غرب (به علت حمایت کشورهای غربی از رژیم صهیونیستی) و نارضایتی آنها از رژیم‌های محافظه کار منطقه را به علت حمایت لازم نکردن از ملت فلسطین و داشتن مناسبات مودت‌آمیز و همه‌جانبه با حامیان رژیم صهیونیستی در پی داشته است.

امروز اهمیت مسئله فلسطین به حدی است که دولت‌ها و جنبش‌های سیاسی موجود نه تنها در کشورهای عربی که در کشورهای مسلمان غیر عرب نمی‌توانند به آن بی‌اعتنا باشند. محور مقاومت نیز چنان‌که از نامش پیداست، راه‌حل مسئله فلسطین را مقاومت در برابر اشغالگران می‌داند و معتقد است تنها راه‌حل عادلانه برای حل و فصل این بحران مقاومت مردمی و برگزاری همه‌پرسی از صاحبان اصلی سرزمین فلسطین است.

در مقابل، محور محافظه کار معتقد به حل این بحران با توسل به روش‌های دیپلماتیک است. اعضای این ائتلاف بارها اعلام کرده‌اند در صورت بازگشت



آوارگان فلسطینی به سرزمین‌شان و تشکیل کشور مستقل فلسطین به پایتختی بیت‌المقدس به عادی‌سازی مناسبات خود با رژیم صهیونیستی دست خواهند زد. (همان طرحی که ملک عبدالله، پادشاه پیشین عربستان، در زمان ولیعهدی خود در سال 2002 ارائه کرد.)

## 2. نگاه به غرب

از دید محور مقاومت، دولت‌های غربی به ویژه امریکا نقشی مخرب در منطقه دارند و برخی سیاست‌های این کشورها در قبال غرب آسیا علت بسیاری از مشکلات موجود در آن منطقه است. علاوه بر این، محور مقاومت کشورهای غربی را به علت حمایت‌هایشان از رژیم صهیونیستی سرزنش می‌کند. مجموعه این عوامل موجب بدبینی محور مقاومت به غرب شده است و اگر هم گهگاه همکاری‌هایی را میان دو طرف شاهد بوده‌ایم، جنبه مقطعی و موردی داشته است. در مقابل، محور محافظه‌کار گرچه هر از گاهی از دولت‌های غربی به ویژه امریکا به دلیل حمایت از رژیم صهیونیستی انتقاد می‌کند، معتقد به تفکیک موضوعات است و در عرصه‌های مختلف با کشورهای غربی همکاری‌های گسترده‌ای دارد. به بیان دیگر این جریان وجود برخی اختلافات در پاره‌ای موضوعات با دولت‌های غربی را مانعی سر راه همکاری در سایر عرصه‌ها نمی‌داند و نگاهش به غرب به خصوص امریکا مثبت است.

## 3. خط‌مشی در سیاست خارجی

به طور کلی دوگونه خط‌مشی در سیاست خارجی وجود دارد: نخست، خط‌مشی حفظ وضع موجود که بر این اساس کشورها از نحوه تقسیم قدرت در عرصه بین‌المللی و جایگاه خود در آن و به طور کلی مناسبات حاکم بر نظام بین‌الملل

رضایت دارند و خواهان حفظ و تداوم وضع موجود هستند. دوم، رویکرد تجدیدنظرطلبانه؛ به این معنا که یک دولت یا به طور کلی یک بازیگر نظام بین‌الملل از نحوه توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی و جایگاه خود در آن ناخرسند است و مناسبات حاکم بر نظام بین‌الملل را ناعادلانه می‌داند؛ از این رو شرایط موجود را نمی‌پذیرد و در پی تغییر نظم حاکم بر می‌آید. تا آنجا که به غرب آسیا مربوط می‌شود، محور محافظه‌کار رویکردی محافظه‌کارانه دارد و تمایلی به وقوع تحولات عمیق و سریع ندارد؛ به بیان دیگر سیاست حفظ وضع موجود را دنبال می‌کند؛ حال آنکه محور مقاومت مناسبات موجود در عرصه جهانی را به طور عام و عرصه منطقه‌ای را به طور خاص عادلانه نمی‌داند و خط‌مشی انقلابی دارد. در واقع محور مقاومت در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای خط‌مشی تجدیدنظرطلبانه پیش گرفته است.

### بیداری اسلامی و گرایش یمن به سوی محور مقاومت

در قسمت پیشین از دو محور مقاومت و محافظه‌کار سخن گفتیم و به تفاوت میان این دو جریان به اختصار اشاره کردیم. تقابل این دو جریان که طی سه دهه ولو با شدت و ضعف تداوم یافته بود، با آغاز تحولات اخیر غرب آسیا وارد مرحله‌ای جدید شد. طرفین که در طول سه دهه ائتلاف‌های مستحکمی شکل داده و به موازنه‌سازی با یکدیگر دست زده بودند، زمینه را برای برهم‌خوردن توازن قوا در منطقه فراهم می‌دیدند. اساساً هر موازنه‌ای در عرصه بین‌المللی تا زمانی پابرجا خواهد بود که متغیر دیگری آرایش نیروها را بر هم نزند و تغییرات پیش‌آمده در وضعیت نیروها توازن قوا را به سود یک طرف و به زیان طرف دیگر تغییر ندهد.

در چنین وضعیتی طرفین بر فعالیت‌های خود می‌افزایند تا از شرایط پیش‌آمده

سود جویند و در صورت امکان بر طرف مقابل تفوق یابند یا دست کم به نوعی به موازنه سازی جدید دست بزنند؛ اما پیش از آن بروز یک دوره بی ثباتی به علت برهم خوردن توازن قوا محتمل خواهد بود.

بیداری اسلامی با سرنگونی برخی رژیم های منطقه و بروز بی ثباتی در برخی دیگر از کشورهای غرب آسیا موازنه موجود میان دو محور مقاومت و اعتدال عربی را بر هم زده و منطقه را وارد یک دوره بی ثباتی و تنش کرده است؛ به نحوی که عمده کشورهای غرب آسیا را به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با چالش های امنیتی مواجه کرده است. دو محور مذکور نیز درصددند از شرایط موجود سود جویند، ژئوپلیتیک منطقه را به زیان طرف مقابل تغییر دهند و نظم مد نظر خود را در منطقه استقرار بخشند. تداوم چنین وضعیتی موجب رویارویی هر چه بیشتر این دو جریان شده است، آن هم با شدت و حدتی که تا به امروز سابقه نداشته است. در این بین یکی از کشورهای که از تحولات موسوم به بیداری اسلامی متأثر شده یمن است.

مردم یمن در فوریه 2011 قیام خود را علیه رژیم حاکم بر این کشور آغاز کردند که نتیجه آن کناره گیری علی عبدالله صالح، رئیس جمهور وقت، از قدرت در سال 2012 بود. به رغم این اتفاق، عبدربه منصور هادی، معاون رئیس جمهور، این بار بر مسند ریاست جمهوری تکیه زد و بسیاری از مقامات پیشین جایگاه های خود را حفظ کردند. فساد مالی و اداری همچنان ادامه داشت. از سوی دیگر تکفیری های القاعده فعال تر از هر زمان با تصرف بخش هایی از یمن به ویژه در مأرب چالش امنیتی جدی پیش روی این کشور قرار داده بودند. افزون بر این، تلاش دولت برای تصویب برخی طرح ها مانند تقسیم یمن به شش اقلیم یا دو بخش شمال و جنوب و اداره کشور به شیوه فدرالی، بیش از آنکه در راستای تقویت وحدت ملی باشد، برای تضعیف بخش عمده ای از جمعیت کشور

(شیعیان زیدی) انجام می‌گرفت و می‌توانست یمن را با خطر تجزیه مواجه کند. بی‌تردید چنین رخدادهایی نمی‌توانست مطلوب یمنی‌ها باشد و به باور مردم این کشور، یمن در مسیر تحقق آرمان‌های انقلاب آنان حرکت نمی‌کرد.

در چنین شرایطی تصمیم دولت در افزایش قیمت سوخت به مثابه جرقه‌ای در انبار باروت عمل کرد و اعتراضات مردمی را در پی داشت. اعتراضات در همین سطح باقی نماند و روند سیاسی موجود در کشور و سیاست‌های اتخاذی دولت را که مغایر آرمان‌های انقلاب بود، دربرگرفت. از میان جریان‌های سیاسی موجود در یمن، جریان انصارالله در سازماندهی اعتراضات و پیگیری مطالبات مردم از نقشی بی‌بدیل برخوردار است و می‌توان این جنبش را رهبری‌کننده این اعتراضات دانست.

انصارالله توانست با بسیج گروه‌های مختلف مردم و با سازماندهی آنان در قالب کمیته‌های مردمی با توسل به روش‌های مسالمت‌آمیز، دولت را مجبور به پذیرش مطالبات مردم و منصور هادی را وادار به پذیرش مشارکت تمام گروه‌های یمنی کند که در توافق صلح مشارکتی نمود یافت؛ هر چند این توافق جامه عمل نپوشید. منصور هادی ابتدا به عدن گریخت و به رویارویی مسلحانه با انصارالله و متحدانش از جمله ارتش پرداخت و پس از ناکامی به عربستان رفت و خواهان مداخله نظامی خارجی در یمن شد.

عربستان سعودی و متحدانش اقدام به حمله نظامی به یمن کردند که به رغم خسارت مالی و جانی که برای یمن داشته، تاکنون قرین موفقیت نبوده است. بی‌تردید کامیابی انصارالله در عرصه سیاسی یمن و توفیق این جریان در همراه کردن اکثریت مردم این کشور با خود به معنی تفوق محور مقاومت بر محور محافظه‌کار در عرصه یمن خواهد بود.

سؤالی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود این است که چرا در همسایگی

عربستان، رهبر محور محافظه‌کار، و در کشوری که همواره تحت نفوذ عربستان بوده است، محور مقاومت دست بالا را دارد؟ برای پاسخ به این سؤال بی‌تردید باید به نحوه پیدایش و پیشینه انصارالله که به نوعی محور مقاومت را در یمن نمایندگی می‌کند، پرداخت.

انصارالله را باید تکامل یافته دو جریان دانست: نخست، شباب المؤمن؛ دوم، ندای الصرخه. شباب المؤمن را باید جریانی فرهنگی دانست که از سوی سیدحسین الحوثی، فرزند بدرالدین الحوثی، روحانی سرشناس یمن در سال 1990 (در برخی منابع 1986) ایجاد شد که با آموزش علوم دینی به جوانان زیدی‌مذهب و تقویت همبستگی و وحدت میان آنان می‌کوشید به مقابله با گسترش وهابیت در یمن پردازد که در آن سال‌ها در دماج به پشتوانه مالی ریاض توسط مقبل الوادی، روحانی تندروی وهابی، تبلیغ می‌شد و سعی در تضعیف شیعیان زیدی داشت.

ندای الصرخه یک جریان سیاسی تمام‌عیار است. سید حسین الحوثی در ژانویه 2002 اندکی پس از حضور نظامی امریکا در افغانستان، طی سخنرانی شدیدالحنی علیه امریکا و رژیم صهیونیستی به شدت از سازش شرکای کاری دولت‌های محافظه‌کار عربی در برابر واشنگتن انتقاد کرد و در مقابل به ستایش از سیاست‌های مستقلانه جمهوری اسلامی ایران در برابر غرب به ویژه امریکا پرداخت. وی که ارادتی وافر به امام خمینی (ره) داشت و خود را از پیروان راه ایشان می‌دانست و مدتی را در قم از محضر استادان حوزه علمیه بهره برده بود، مسلمانان را به ایستادگی علیه استکبار فراخواند. در شرایطی که برخی علمای زیدی مانند علی الحما و مرتضی ساروجی ایراد چنین سخنانی را تندروانه، نابجا و مضر به حال شیعیان می‌دانستند، پیداست که نمی‌توانست مورد قبول دولت یمن هم باشد که نتیجه آن وقوع 6 جنگ میان دولت یمن و انصارالله بین

سال‌های 2004 تا 2009 بود که در نخستین جنگ نیروهای دولتی حسین الحوثی را به شهادت رساندند.

پس از وی برادرش عبدالملک الحوثی رهبری این جنبش را بر عهده گرفت. ارتش یمن طی پنج جنگی که با وی و یارانش داشت، توفیقی کسب نکرد و به پذیرش آتش‌بس تن داد. شایان ذکر است در آخرین تقابل انصارالله و دولت یمن در سال 2009 نیروی هوایی عربستان نیز مشارکت کرد. پس از انقلاب یمن نیز چنان که پیشتر اشاره شد، انصارالله توانست بسیاری از قشرهای مردم یمن را با خود همراه کند و رهبری موج دوم انقلاب آنان را که در سپتامبر 2014 آغاز شد، به دست گیرد؛ به طوری که هم اکنون می‌توان جنبش انصارالله را قدرتمندترین جریان سیاسی یمن دانست.

در ادامه به عوامل توفیق این جریان خواهیم پرداخت که قبیله‌ای کوچک در شمال غربی یمن در همسایگی عربستان سعودی، رهبر محور محافظه‌کار در منطقه را قادر می‌سازد به قدرتمندترین نیروی سیاسی در یمن تبدیل شود و گروه‌های مختلفی از مردم این کشور را نه فقط با خود که با محور مقاومت همراه کند. در این ارتباط می‌توان به شش عامل اشاره کرد:

#### 1. رشد وهابیت در یمن

ساکنان مناطق شمالی یمن را شیعیان زیدی تشکیل می‌دهند که بالطبع باورهای مذهبی آنان در بسیاری موارد در تعارض با آموزه‌های وهابیت است؛ در نتیجه این نحله فکری نمی‌تواند چندان مقبولیتی میان ساکنان این بخش از یمن پیدا کند. اما این مسئله سبب نشده است تا مبلغان وهابیت به این منطقه بی‌اعتنا شوند؛ بر عکس طی چهار دهه اخیر به فعالیت‌های گسترده‌ای به منظور ترویج اندیشه‌های خود دست زده‌اند که مصداق آن را می‌توان ایجاد مدرسه دینی باب‌الحدیث در

شهر دماج توسط مقبل الوادی، روحانی سرشناس و البته افراطی وهابی دانست. این مدرسه نه تنها از یمن که حتی از عربستان طلاب وهابی را پذیرفته و بارها از سوی زیدی‌ها به ترویج باورهای ضد شیعی میان محصلان مبنی بر مشترک بودن شیعیان و مباح بودن قتل آنان، متهم شده است. گفته می‌شود بسیاری از اعضای القاعده یمن و حتی برخی رهبران آن از دانش‌آموختگان این مدرسه هستند. این مدرسه از کمک‌های مالی سرشار آل سعود برخوردار است. زیدی‌ها همچنین معتقدند تأسیس این مدرسه در استان صعده موجب حضور جمعیت کثیری از وهابی‌ها در این استان شده که تداوم چنین وضعی در آینده می‌تواند موجب برهم‌خوردن ترکیب جمعیتی به زیان شیعیان زیدی در این بخش از یمن شود. مبلغان وهابی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند که با در اختیار داشتن منابع مالی سرشار که از جانب عربستان سعودی به دست‌شان می‌رسد، با سوءاستفاده از فقر موجود در منطقه سعی در جذب بومیان منطقه دارند. علی عبدالله صالح در دوران زمامداری به دلیل احساس خطری که از جانب انصارالله می‌کرد، جلوی فعالیت‌های وهابی‌ها را نگرفت. پس از کنار رفتن وی از قدرت، بر اثر فعالیت‌های علی المحسن الاحمر که از فرماندهان سابق ارتش یمن و وهابی‌مذهب است، شاهد بروز درگیری‌هایی میان زیدی‌ها و وهابی‌ها بوده‌ایم. منصور هادی نیز برای مقابله با اقدامات وهابیون حرکت مؤثری انجام نداد. در هر حال گسترش وهابیت در یمن نمی‌تواند مورد قبول شیعیان این کشور قرار گیرد؛ به ویژه اگر در مناطق شمالی که هم‌مرز عربستان هستند، انجام گیرد؛ زیرا ممکن است ضمن ایجاد درگیری‌های فرقه‌ای در منطقه به مثابه تهدیدی علیه امنیت ملی یمن محسوب شود (عمادی، 1392). از آنجا که محور مقاومت در سطح منطقه به مقابله با سلفی‌گری و اقدامات زیادی خواهانه جریان وهابیت پرداخته است، وجود چنین نگرانی‌هایی بین یمنی‌ها از عوامل گرایش آنان به محور مقاومت است.

## 2. فعالیت گروه‌های تکفیری در یمن

فعالیت‌های تروریستی گروه‌های تکفیری در یمن حتی پیش از حادثه 11 سپتامبر مشاهده شده است. نمونه آن حمله انتحاری یک قایق به یک ناو امریکایی به نام «یواس اس کول» در بندر عدن در اکتبر 2000 بود که موجب کشته شدن 17 نظامی امریکایی شد. در ژانویه 2009 فعالیت گروه‌های تکفیری در یمن وارد مرحله‌ای جدید شد. در این تاریخ شبکه‌های تروریستی فعال در عربستان و یمن به یکدیگر پیوستند و شاخه شبه‌جزیره القاعده را تأسیس کردند ([www.afghanistan.f1](http://www.afghanistan.f1)) که به دنبال سرنگونی رژیم‌های سیاسی دو کشور بود و قصد ایجاد خلافت اسلامی را داشت. القاعده از وجود بی‌ثباتی در یمن به علت درگیری ارتش با انصارالله در شمال و جدایی‌طلبان جنوب و تداوم این بی‌ثباتی در پی وقوع انقلاب یمن به گونه‌ای دیگر سود جسته و توانسته است بخش‌هایی از این کشور را تصرف کند. القاعده با استفاده از نارضایتی موجود میان برخی قبایل جنوب و شرق یمن ضمن تقویت پیوندهای خود با آنان، بر نفوذ خود در این مناطق افزوده است. در حال حاضر کنترل حضرموت، شبوه، ابین، مارب، بیدا، زمار و جوف را در اختیار دارد (مهدی جوکار، 1394).

گذشته از القاعده، گروه تروریستی - تکفیری داعش فعالیت‌هایی را در یمن آغاز کرده است. چندی پیش ویدئویی از این شبکه در اینترنت انتشار یافت که ضمن تهدید جنبش انصارالله، خبر از آغاز فعالیت‌های داعش در یمن می‌داد. البته داعش به تهدیدی زبانی بسنده نکرده و به اقدامات تروریستی دست زده، از جمله بمب‌گذاری در مقابل مسجد قبه المهدی در شهر قدیمی صنعا که به کشته شدن 3 نفر و مجروح شدن 18 نفر در 20 ژوئن 2015 انجامید (خبرگزاری مهر، 1394). بدیهی است در چنین شرایطی فعالیت گروه‌های تروریستی تکفیری در یمن می‌تواند تهدیدی جدی علیه این کشور تلقی شود؛ به خصوص که از نگاه



مردم یمن، محور محافظه‌کار به طور عام و عربستان سعودی به طور خاص در ارتباط با ایجاد یا دست‌کم تقویت این گروه‌ها در مظان اتهام هستند. به قول وزیر دفاع امریکا، اشتون کارتر، «ائتلاف سعودی فضای بیشتری در اختیار القاعده قرار داده است تا دامنه فعالیت‌ها و نفوذ سرزمینی خود را گسترش دهد». نوعی اصطکاک منافع میان یمن و محور محافظه‌کار بروز می‌کند؛ به ویژه که محور مقاومت، برخلاف محور محافظه‌کار، از آغاز با شدت و حدت تمام در مقابل تروریست‌های تکفیری ایستادگی کرده و در عراق و سوریه در حال در نبرد با آنان است. با توجه به مطالبی که بیان شد، چیزی جز اقبال مردم یمن از محور مقاومت را نمی‌توان انتظار داشت.

### 3. نزدیکی ایدئولوژیک

تأکید محور مقاومت بر استبداد و استکبارستیزی و عدم سازش با رژیم صهیونیستی را می‌توان در جنبش انصارالله مشاهده کرد؛ در عین حال چنان که در بخش‌های پیشین اشاره شد، حسین الحوثی، رهبر پیشین انصارالله، مدتی را در قم و در حوزه علمی آن شهر گذراند و از اندیشه‌های امام خمینی متأثر بود که نمود آن را در سخنرانی معروف وی در ژانویه 2002 می‌توان مشاهده کرد. آنچه وی در این سخنرانی بیان کرد به نوعی باورهایی است که محور مقاومت حول آن شکل گرفته است. این باورها با معتقدات مذهبی بسیاری از مردم یمن همخوانی داشته و بستر اجتماعی و فرهنگی آن در این کشور فراهم است. پرواضح است همین نزدیکی خط فکری و باورهای ایدئولوژیک می‌تواند چه نقش تأثیرگذاری در گرایش یمن به محور مقاومت ایفا کند.

## 4. ناکارآمدی دولت یمن

یمن جزء ده کشور فقیر جهان محسوب می‌شود که همواره با مشکلات عمیق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست به گریبان بوده است. افزون بر این، بروز برخی بی‌ثباتی‌ها چالش‌های امنیتی را نیز برای این کشور در پی داشته است. در چنین شرایطی وجود استبداد سیاسی امید اصلاح امور را نیز کم‌رنگ کرده است. وقوع انقلاب یمن هم نتوانست سبب‌ساز تحولی ژرف شود و گره از کار ملت یمن بگشاید. تمایل و حتی در مواقعی وابستگی دولت ضعیف و ناکارآمد یمن به محور محافظه‌کار به طور عام و عربستان سعودی به طور خاص که در دوره زمامداری منصور هادی به اوج خود رسید، خود موجب بدبینی مردم یمن به محور محافظه‌کار و سبب اقبال آنان از جنبش انصارالله و محور مقاومت شده است.

## 5. اقدامات مناسب انصارالله

بی‌شبک انصارالله را باید نماینده محور مقاومت و دنباله رو تفکر مقاومت در یمن دانست. بالطبع چگونگی رفتار این جریان در صحنه سیاسی این کشور می‌تواند نگاه ملت یمن را به محور مقاومت شکل دهد و بر قضاوت آنان در ارتباط با این جریان اثرگذار باشد. انصارالله در ماه‌های اخیر به اقدامات سازنده‌ای دست زده و در نتیجه آن توانسته است به رهبر موج دوم انقلاب در یمن بدل شود. به برخی از مهم‌ترین این اقدامات اشاره می‌شود:

1. سازماندهی مناسب نیروها: یکی از اقدامات مؤثر انصارالله سازماندهی قوی هواداران است. انصارالله توانسته است در قالب کمیته‌های مردمی به شکلی مطلوب، نیروهای اجتماعی حامی خود را سازمان دهد و از این طریق ضمن بهره بردن حداکثری از پتانسیل‌های اجتماعی که از آن برخوردار است، به فعالیت‌ها انسجام بیشتر و بهتری بخشد.

2. توسل به روش‌های مسالمت‌آمیز: انصارالله با آغاز موج دوم انقلاب در یمن به روش‌های مسالمت‌آمیز به منظور نیل به اهدافش توسل جست و تا حد امکان از روش‌های خشونت‌آمیز اجتناب کرده است.

3. پیگیری مطالبات اکثریت مردم: بی‌شک یکی از دلایل توفیق انصارالله را باید پیگیری سرسختانه مطالبات مردم یمن دانست. انصارالله در سه حوزه به شدت پیگیر بوده است: نخست بحث مبارزه با فساد مالی و اداری که همواره بر مبارزه با فساد مالی - اداری و مجازات مفسدین اقتصادی تأکید کرده است. دوم، مبارزه با استبداد سیاسی؛ انصارالله هرگز یکجانبه‌گرایی دولتمردان یمنی را برنناخته و همواره خواهان مشارکت گروه‌های مختلف در اداره امور شده است. طرح صلح مشارکتی را می‌توان از مصادیق آن دانست. در نهایت تلاش مجدانه برای استقرار ثبات، امنیت و حفظ تمامیت ارضی یمن که انصارالله در برابر جریان‌های تکفیری ایستاده، ضربات سختی را به القاعده وارد آورده و تا به حال موفق به پاکسازی برخی مناطق از این گروه تروریستی شده است. در عین حال با هر گونه طرحی که می‌تواند در تعارض با وحدت ملی و حفظ تمامیت ارضی یمن باشد، به شدت مخالفت کرده است. البته نباید از نقش انجمن شباب المؤمن و جریان ندا الصرخه غافل شد. این دو حرکت بسترهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی لازم را برای موفقیت‌های امروز انصارالله فراهم آورده‌اند که شرح آن در بخش‌های پیشین آمد.

#### 6. تقابل با عربستان سعودی

نگاهی ولو گذرا به تاریخچه مناسبات میان عربستان سعودی و یمن نشان می‌دهد که مقامات ریاض همواره نگاهی بالا به پایین به یمن داشته و در پی تضعیف آن بوده‌اند. آل سعود طی جنگی با امام‌نشین یمن در سال 1934 سه ایالت عسیر، نجران و جیزان را به تصرف خود درآورد و حتی در حال حاضر نیز بی‌میل به

اشغال برخی مناطق مرزی یمن نیست. عربستان نظر چندان مثبتی به وحدت یمن در سال 1990 نداشته است. در جنگ داخلی سال 1994 نیز در پی تجزیه آن بود. عربستان متهم است با گسترش وهابیت و اعطای تابعیت سعودی به مرز نشینان یمنی قصد دارد به تدریج این مناطق را به خاک خود ضمیمه کند. همچنین در شرایطی که حملات هوایی اخیر این کشور موجب کشته و مجروح شدن صدها غیرنظامی یمنی شده، کوچک‌ترین اقدامی علیه القاعده نکرده است. مجموعه این عوامل موجب نوعی بدبینی میان یمنی‌ها به عربستان سعودی شده است. بر این اساس یمنی‌ها که خود را در موضعی ضعیف‌تر از همسایه شمالی خود می‌بینند، در تلاش‌اند از طریق همراهی و اتحاد و توسعه مناسبات خود با محور مقاومت به موازنه با عربستان دست بزنند، به بیان دیگر از آنجا که یمنی‌ها خود را با تهدیدی جدی از سوی همسایه نیرومندتر شمالی مواجه می‌بینند، می‌کوشند از طریق همراهی با محور مقاومت به مقابله با عربستان بپردازند. اقدامات یمن را در این راستا می‌توان در چارچوب نظریه موازنه نرم تبیین کرد. چنان که در بخش‌های پیشین اشاره شد، طبق نظریه موازنه نرم، طرف ضعیف‌تر در برابر طرف قوی‌تر به چهار اقدام کلی شامل تقویت قدرت اقتصادی، مشروعیت‌زدایی، نپذیرفتن واگذاری سرزمین و همکاری نکردن با قدرت برتر دست می‌زند. بر این اساس انصارالله کوشیده‌اند با تقویت همکاری‌های خود با جمهوری اسلامی ایران (رهبر محور مقاومت)، ضمن تقویت بنیه اقتصادی یمن، موقعیت این کشور را در برابر عربستان سعودی بهبود بخشند. به باور یمنی‌ها، ضعف اقتصادی یمن در برابر همسایه شمالی در گذشته ریاض را قادر ساخته بود از توان اقتصادی خود به مثابه اهرم فشار علیه صنعا سود جوید و خواسته‌های خود را به آن تحمیل کند. صحبت‌های محمد عبدالسلام، سخنگوی انصارالله، مؤید این ادعاست. وی در جریان سفر اخیر مقامات یمنی به تهران که به انعقاد موافقت‌نامه‌هایی در

زمینه‌های اقتصادی و فنی از جمله صادرات نفت ایران به یمن و ایجاد نیروگاه برق در این کشور توسط متخصصان ایرانی انجامید، گفت: «این سفر دیر انجام شده است. دولت‌های سابق در یمن باید دروازه‌های اقتصادی خود را روی تمام کشورهای جهان می‌گشودند تا یمن در گرو کسانی قرار نگیرد که با سوءاستفاده از آن امنیت و ثبات و زندگی روزمره مردم را در معرض تهدید قرار ندهند» (شبکه العالم، 1393).

انصارالله همچنین به مناسبت‌های مختلف به محکومیت اقدامات عربستان دست زده و از سیاست‌های منطقه‌ای این کشور انتقاد کرده است. این جنبش سیاست‌های آل سعود را عامل رشد و گسترش گروه‌های تکفیری دانسته است؛ همچنین ریاض را به انجام جنایات جنگی طی عملیات نظامی به رهبری آن به یمن متهم کرده است. چنین رویکردی را می‌توان در راستای مشروعیت‌زدایی از حکومت آل سعود در سطح منطقه‌ای و جهانی ارزیابی کرد. همراهی انصارالله با محور مقاومت باعث شده است از حمایت این محور به طور عام و جمهوری اسلامی ایران به طور خاص برخوردار شود که این امر می‌تواند موجب تقویت موضع یمن در قبال عربستان شود.

در ارتباط با واگذاری سرزمینی نیز نگاهی به تاریخچه مناسبات عربستان و یمن نشان می‌دهد ریاض نه تنها خواهان حضور و افزایش نفوذ در یمن بوده بلکه از آن گام فراتر نهاده و همواره درصدد تصرف بخش‌هایی از سرزمین یمن بوده که بالطبع نمی‌تواند مورد پذیرش انصارالله قرار گیرد. چنان که در بخش‌های پیشین اشاره شد، این جنبش حتی پیش از رسیدن به قدرت به تحرکات سعودی‌ها در مناطق مرزی حساس بوده و به روش‌های مختلف به مقابله با نفوذ آنان دست زده است. اشراف یمن بر تنگه باب المندب به عنوان یکی از مسیرهای صدور نفت عربستان نیز می‌تواند در صورت پیوستن یمنی‌ها به محور

مقاومت برای آل سعود نگران‌کننده باشد؛ به ویژه زمانی که به یاد بیاوریم مسیر دیگر صدور نفت عربستان از تنگه هرمز و در مجاورت آب‌های سرزمینی ایران (رهبر محور مقاومت) است.

درباره همکاری نکردن با قدرت برتر نیز سیاست انصارالله در دوری جستن از ریاض آشکار است؛ چنان که این جنبش در عرصه داخلی از یک سو به رویارویی مستقیم با وابستگان رژیم آل سعود پرداخته که موجب مداخله مستقیم نظامی عربستان در یمن شده است و از سوی دیگر به دنبال گسترش روزافزون مناسبات خود در عرصه‌های مختلف با محور مقاومت و در رأس آن جمهوری اسلامی ایران است. بر این اساس می‌توان گفت انصارالله با نزدیکی به محور مقاومت در صدد موازنه‌سازی با عربستان سعودی است.

### نتیجه‌گیری

تحولات اخیر جهان عرب که موجب بروز بی‌ثباتی در بخش‌هایی از منطقه غرب آسیا شده است، دو محور مقاومت و محافظه‌کار را به عنوان دو جریان اصلی منطقه بر آن داشت از وضعیت پیش‌آمده سود جویند و بکوشند توازن قوا را به سود خود و به زیان رقیب برهم بزنند که موجب تقابل بیش از پیش این دو جریان شد. از جمله کشورهای متأثر از بیداری اسلامی یمن بود که شاهد رقابت دو محور مقاومت و اعتدال عربی به منظور پیشبرد تحولات آن در جهت منافع خود بودند.

امروز با گذشت سه سال از آغاز انقلاب یمن شواهد حاکی از تفوق جریان مقاومت در این کشور است که در تبدیل انصارالله به نیرومندترین جریان سیاسی در این کشور تبلور یافته است. دلایل این امر را می‌توان در احساس خطر مردم یمن از رشد و گسترش وهابیت، حضور گروه‌های تروریستی تکفیری مانند القاعده و اخیراً داعش در این کشور و فساد مالی و اداری گسترده میان مقامات

یمنی برشمرد که موجب نارضایتی گسترده میان ملت یمن شده است. در این بین جنبش انصارالله ایدئولوژی حاکم بر جریان مقاومت را راه نجات یمن دانسته و با پیگیری مطالبات مردم این کشور به انجام اقدامات سازنده توانسته است توده‌های یمنی را با خود و محور مقاومت همراه سازد. افزون بر این، حضور عربستان سعودی در رأس محور محافظه‌کار خود به مثابه عاملی اثرگذار در دوری یمن از این محور و در مقابل، پیوند آن به جریان محور مقاومت بوده است؛ زیرا بر اساس شواهد تاریخی، ریاض همواره در پی تضعیف یمن بوده و حتی بخش‌هایی از این کشور را اشغال کرده است. عربستان همواره نگاهی بالا به پایین به همسایه جنوبی داشته و سیاست‌های خود را که در بسیاری موارد به زیان منافع ملی یمن بوده، به این کشور تحمیل کرده است. چنین پیشینه‌ای موجب شده است یمنی‌ها به همسایه شمالی به دیده تهدیدی دائم بنگرند و تلاش کنند ضمن کاستن از ضعف خود در برابر آن، موضع خود را در مقابل سعودی‌ها تقویت کنند. در چنین شرایطی منطق حکم می‌کند یمن به محور مقاومت و در رأس آن جمهوری اسلامی ایران نزدیک شود که دولت جدید این کشور به رهبری جنبش انصارالله پیش گرفته است.

### منابع فارسی

- رضایی، علیرضا (1387)، «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌المللی»، *فصلنامه راهبرد یاس*، ش 16.
- شفیعی، نوذر و یونس کمایی‌زاده (1389)، «مطالعات اوراسیای مرکزی مطالعات عالی بین‌المللی»، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، س 3، ش 7، پاییز و زمستان.
- شیرخانی، محمدعلی و همکاران (1393)، «موازنه نرم، بریکس و چالش برتری آمریکا»، پژوهشکده علوم سیاسی، س 9، ش 3، تابستان.
- محمدی، محمد (1385)، «سیاست امنیتی اتحادیه اروپا بعد از جنگ سرد و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در آن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی.

- جوکار، مهدی (1394)، «القاعده، برنده اصلی بحران یمن»، 30 فروردین (خبرگزاری ایرنا).
- خبر و تفسیر برون‌مرزی صدا و سیما (1394)، «دلایل و پیامدهای گسترش درگیری‌های فرقه‌ای در یمن»، 22 آذر.
- خبرگزاری تسنیم (1394)، انصارالله: اندیشه تکفیری نظام سعودی زمینه‌ساز جنایات قطیف بود، 3 تیر.
- آسیا تایمز، 28 اکتبر 2010.
- شبکه العالم (1394)، «دلیل سفر مقامات یمنی به تهران»، 12 اسفند.

## سایت‌ها

- [www.mehrnews.com](http://www.mehrnews.com)
- [www.sahebkhbar.ir](http://www.sahebkhbar.ir)
- [www.afghanistan.f1](http://www.afghanistan.f1) نگاهی به القاعده